هوژه

مُهیّج‌تر از ماجراهای «تن‌تن و میلو»

جنون سُرعت

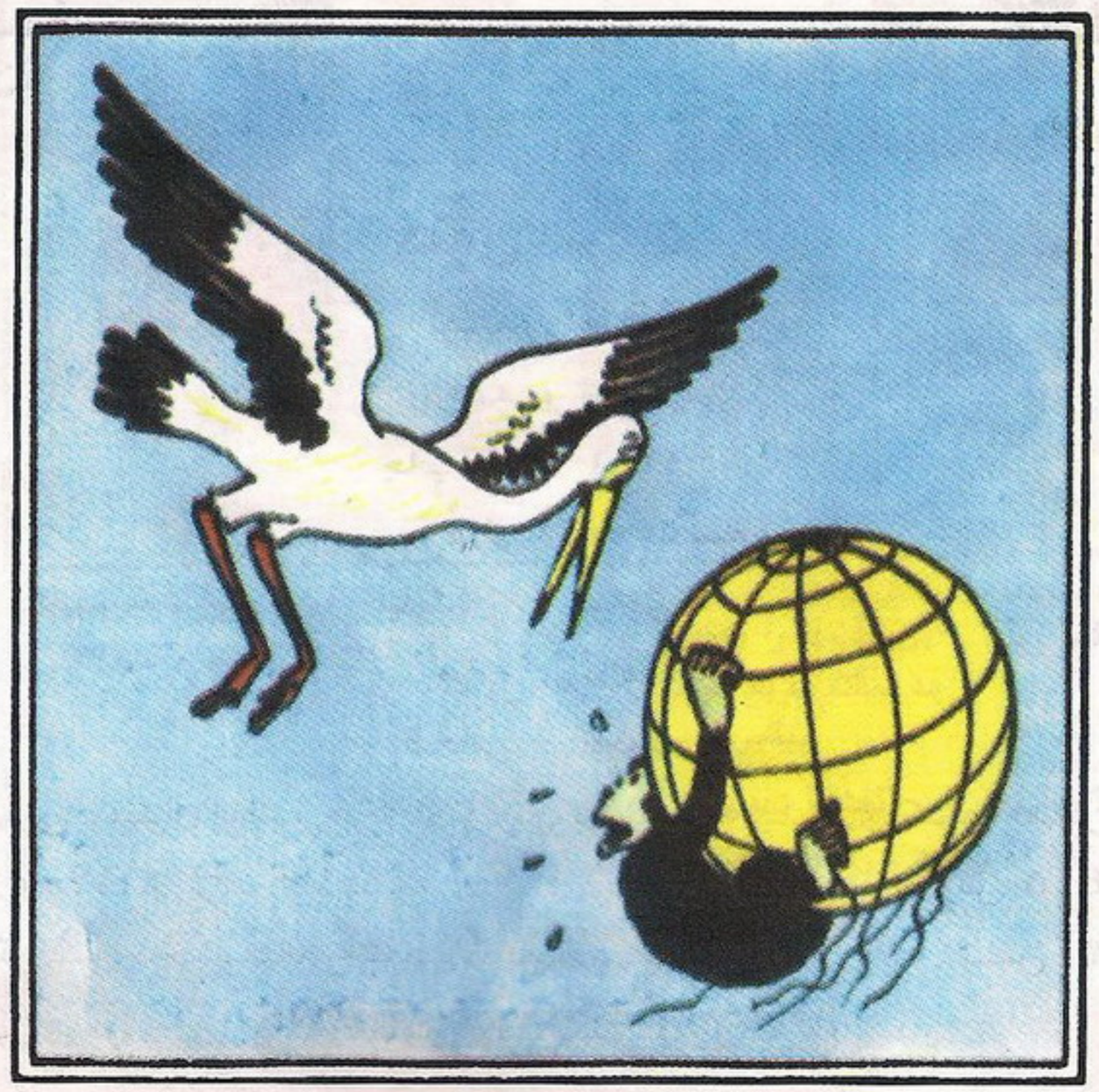
انتشارات زرین

به نام خُدا

مُهیّج‌تر از ماجراهای «تن‌تن و میلو»

جنون سُرعت

نوشته: هـرژه



انتشارات زرین

هرژه، ۱۹۰۷ ـ ۱۹۸۳.
جنون سرعت/ نوشته هرژه؛ ترجمه اسمردیس. ـ تهران: زرین، ۱۳۸۰.
۵۲ ص.: مصور (رنگی).
ISBN 964-407-279-0
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
بالای عنوان: مهیج‌تر از ماجراهای «تن‌تن و میلو».
۱. داستانهای فکاهی مصور ـ بلژیک. قرن ۲۰ م. الف. اسمردیس، ۱۳۴۸ ـ ، مترجم. ب. عنوان.
PN۶۷۹۰/ب۸۴ج۸۷ ۷۴۱/۵۹۴۹۳
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران ۸۰-۲۵۱۳۲م
Herge

جنون سرعت

نوشته : هرژه
ترجمه : اسمردیس
چاپ اول : ۱۳۸۱
تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی : ساحل
چاپ : آزاده
صحافی : تاجیک

انتشارات زرین ـ میدان انقلاب، خ کارگر جنوبی، نرسیده به جمهوری، کوچه صابر، پلاک ۱
دفتر مرکزی: ۶۴۶۴۱۱۷ ـ ۶۴۹۶۹۳۶ دفتر فروش: ۵ ـ ۶۹۵۹۷۸۴
انتشارات نگارستان کتاب ـ خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، پلاک ۱۷۹ ـ تلفن : ۶۹۵۶۸۷۷

حق چاپ برای ناشرین محفوظ است

شابک ۰-۲۷۹-۴۰۷-۹۶۴ ISBN 964-407-279-0

قیمت : ۱۵۰۰ تومان

نیازمندیها

استخدام یک پادو

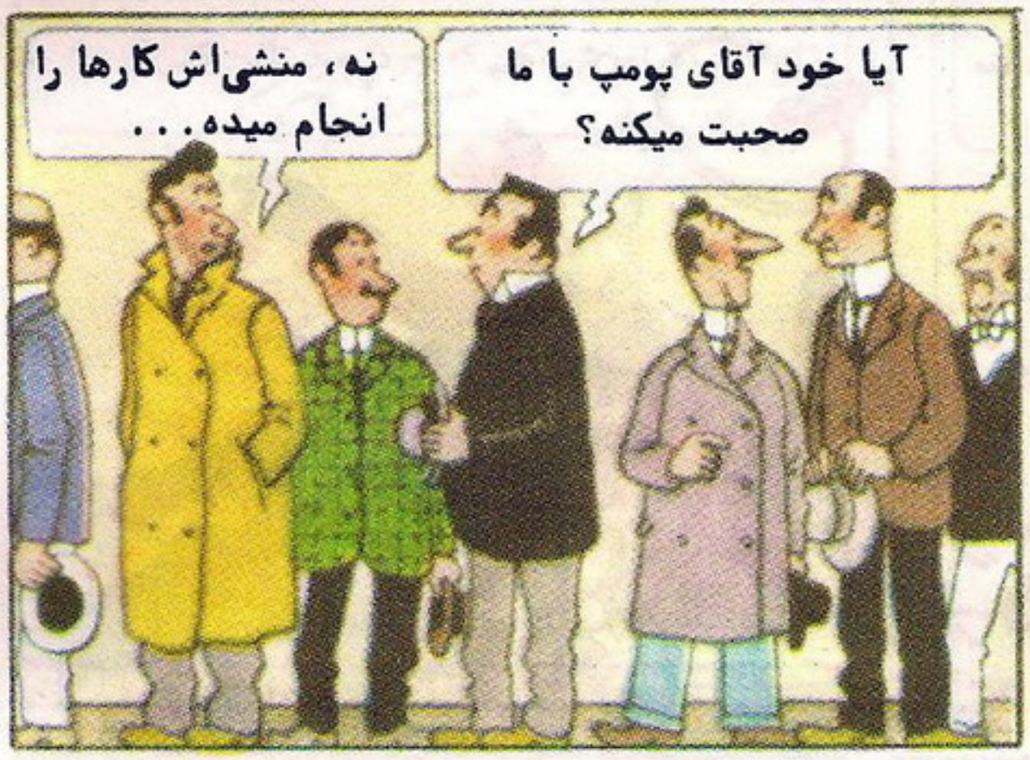
بـــا قـــابلیت اســـتفاده از «اسکـــیت».

ژ.الف.پ

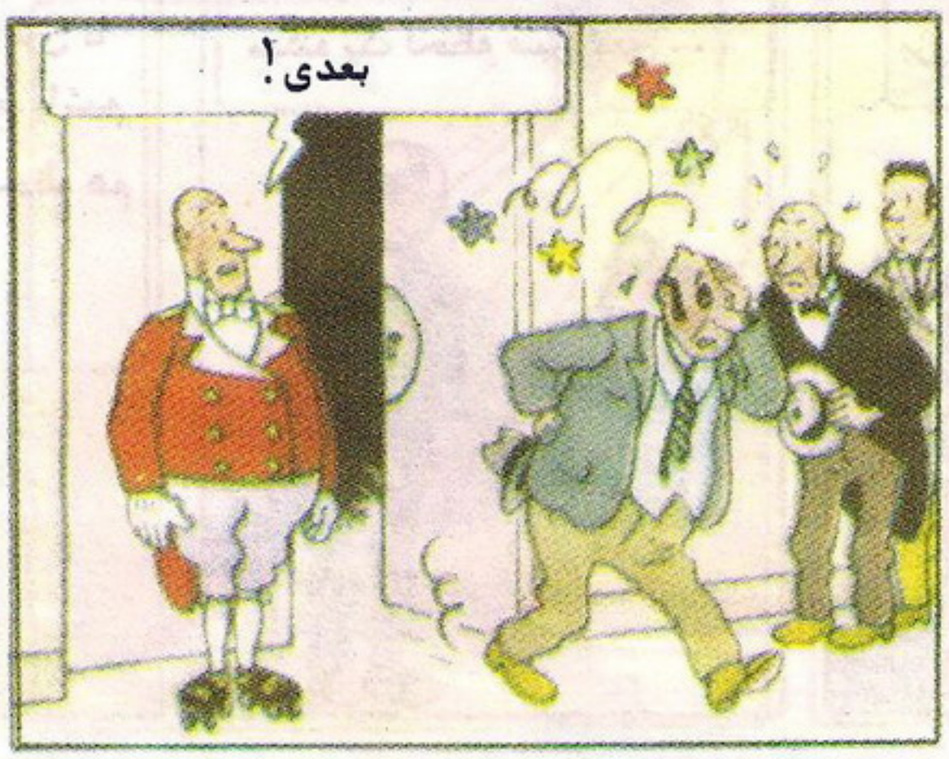
آپارتمان دو خوابه بـه یک زن و شـوهر اجاره داده می‌شود.

رستوران سورنتو با بهترین غذاها آمادهٔ پذیرایی است.

















حالا اون بشقابو بردار و بیا اینجا .

متاسفم . تو موفق نشدی نفر بعدی!

اما چرا آقای پومپ اصرار داره که حتما" باید اسکیتینگ بدانم؟

آقای پومپ عاشق سرعته . او میگه که‌در قرن ما در همه چیز باید تحول‌آیجاد بشه وسریع باشیم و با پوشیدن کفش اسکیتینگ حتی یک لحظه هم وقت تلف نمیشه .

ممکنه یک لحظه صبر کنین . . .

بزودی در خدمتتان خواهم بود .

?!

امروز صبح چند داوطلب بود؟

یازده نفر آقای پومپ. بعضی‌ها خیلی خوب بودن، اما هیچیک در امتحان اسکیتینگ قبول نشدن.

سوپ آماده

یازده نفر! . . . خیلی کم است! تو وقت تلف میکنی
از من امتحان کن. برای سریع‌تر رفتن من
غذایم را روی بشقاب متحرک
میخورم.

بروید . . . و یک دقیقه را
هم از دست ندهید.

اطاعت آقای پومپ!

آقا امروز خیلی سریع صبحانه میخورید.
مثل اینکه اوضاع خوبه . . .

قهوه

سریع

آهان! تمام!

قهوه

ژان کینز، فراموش نکن که زود بمن تلفن کنی...

صبح خوبیست . . . من میرم
با ماشین گردش بکنم.

آلو؟ . . ماشین منو آماده کن
من تا ۴۲ ثانیه میآم . . . .

ماشین آماده است!

اینجا، ژان کینز، آقای پومپ امروز
در مدت سه دقیقه و ۱۴ ثانیه صبحانه
خوردن و بدین ترتیب رکورد خوردن
که سه دقیقه و پانزده ثانیه بود شکسته
شد... این خبر و بده
چاپ کنن...

همین الان . . . پارکر . . .

سفر بخیر آقا .

ب ر ر ر ر ر و و م

ورود ممنوع

؟

بنگ بنگ

ترق

روزنامه صبح

ژان آرچی بالد پومپ مرد او درحالیکه با سرعت ۲۴۸ کیلومتر در ساعت حرکت میکرد ، یکی از چرخها ترکید .



ویلیام و فرد استوکریز، برادرزاده‌های آقای پومپ بلافاصله با هواپیما بقصد نیویورک حرکت میکنن تا در جلسه قرائت وصیت نامه شرکت نمایند.

میدونی چقدر ارث از او باقی مانده؟... تقریبا" ۱۰۰ میلیون دلار

این وصیت نامه منه...

من ژان آرچی بالد پومپ در نهایت سلامت فکر و جسم وصیت مینمایم که بعد از مرگ دارائی مرا که بالغ بر ده میلیون دلار میباشد به فرد یا افرادی بدهید که هواپیمائی بسازند که با سرعت حداقل ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت مسافت بین نیویورک و فرانسه را طی کند.

اما چنانچه پس از یکسال بعد از مرگم هواپیمای مورد نظر ساخته نشود، این مبلغ را به برادرزاده‌های من ویلیام و فرد استوکریز پرداخت شود. کرونومتر خود، تنها یار دیرینم را به برادرزاده‌های خود می‌بخشم تا در کار و هدف خود موفق باشند.

ژان آرچی بالد پومپ

۱۰ ژوئن ۱۹۳۴

ساعت ۱۲ و ۴۵ دقیقه و ۱۰ ثانیه

خانم و آقایان... اعتراضی ندارید؟

من!... من فکر میکنم که این وصیت نامه کمترین ارزش قانونی نداره. عموی ما دیوانه بوده!... او حق نداشته ما رو از ارث محروم کنه!....

میدونم اسم من فرد استوکریز است. من...

ساکت باش، فرد!... خجالت نمیکشی اینطور حرف میزنی!...

چی؟... تو....

من از طرف برادرم معذرت میخوام . او ناگهان عصبانی شد بعدا" میفهمد که عموی ما بسیار هم عاقل بوده .

مهم نیس . . . خواهش میکنم .

اما . . . .

پاریس، رادیو ملی . در خبرهای گذشته مرگ میلیاردر آمریکائی "ژان آرچی بالد پومپ" را به اطلاع شما رسانیدم . برابر وصیت نامه سلطان دکمه یقه مبلغ ده‌میلیون دلار به فردی پرداخت میشود که بتواند پرواز نیویورک پاریس را با

سرعتی معادل ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت انجام دهد .

ده میلیون دلار

۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت . . .

۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت ... فکر نمیکنم عملی باشد . اما لوگران عزیز ممکنه سعی خودتو بکنی؟

اس . آ . اف . سی

با کمال میل قبول میکنم . از فردا صبح، کارم را به امید موفقیت شروع میکنم .

اس ـ آ

صبح روز بعد . . .

این‌ها رقبای اس آ اف سی هستند ! شرکت "روکز" از "هانور" ، ال ، اف، بیرمنگام ، و "لوک هارت" بوستون ، اعلام نموده اند که چنین هواپیمائی خواهند ساخت .

پدر تو میخواهی هواپیمای استراتونف‌اس،آ ، اف ، سی را هدایت کنی؟

شاید . . . ژو . . . نمیدونم . . . اما باید اونو اختراع کرد !

باید بریم ،شیطانی نکنید و عاقل باشید .

خدا حافظ بابا

استراتونف

خدا حافظ

نگفتی استراتونف خیلی از برج ایفل هم بالا تره؟ البته، زت !

عجب ، این ابرها رو می‌بینی هوای تنفس نیس . . . از اونها هم بلندتر . . . اونقدر بالا که . . .

وقتی‌بزرگ شدم‌دوست دارم خلبان استراتونف که پاپا میخواد اختراع کنه بشم و ده میلیون دلار را بگیرم !

با اون پول یک رورو‌ک خوب میخرم

ژوکوی عزیزم چی میخوای . . .
پرواز در هوا خطرناکه . . .

در باغ آقای "دوران" افتاد!

امروز بعداز ظهر . . .

معذرت میخوام آقای "دوران" . . . هواپیمای ما رو ندیدی؟ . . .

ساعت دهه! . . . باید کارو تعطیل کنم. برمیگردم . . .

آلو؟ تو هستی ، مامان؟
بله . . . الان میآم . . .
تاسه ربع دیگه برمیگردم

خوبه . . . منتظرم . . .
همین الان . . . ژاک . . .

نیمه شبه!

پس ژاک کجاس؟ . . . باید یکساعت قبل میآمد!

چرا اینقدر دیر کرده، ساعت دوازده شبه!

دینگ دینگ
دینگ دینگ .

درینگ

?

آلو؟ . . . بله، خودم هستم . . . بله؟ . . . شوهرم؟ . . . خدای من بله . . . بیمارستان ژان؟ . . . همین الان میآم . . .

خانم مطمئن باشید که حال آقای دوگران خوبه و زیاد مجروح نشده . . .

مطمئن باشم؟

با سرعت ۶۰ کیلومتر میآمدم . ناگهان فرمان ماشین برید ، هر چه سعی کردم نتونستم اونو هدایت کنم . . . حالا هم کارشناس رفته ماشینو ببینه.

این ماشین بطور عمد دستکاری شده است. فرمان ماشین بریده ...

یه تعمیر کلی لازم داره . . .

زت میخوای عقیده منو بدونی من مطمئن هستم در مورد اختراعی که پدرم میخواد بکنه مطالبی در داستانها خونده ام . . .

سوء قصد در مورد مهندس لوگران تحقیق در مورد حادثه آقای لوگران همچنان ادامه داره . معهذا هیچ دلیل قاطعی تا بحال بدست نیامده آقای لوگران پس از بهبودی کامل مرخص گردید .

امروز تو رو برای دیدن کارخانه میبرم و تو شاهد پرتاب یک بالون‌خواهی بود . . .

یک بالون

یک بالون کوچک رو به هوا میفرستن تا منطقه را جهت‌یابی کنه ... بزودی خواهی دید ...

اینهاش.

حالا بکش!

اینهاش رفت .

ژوکو!

ژوکو!

ژو! ... بیا !.... باید با ماشین دنبالشون کنیم!

خیلی خوبه، ژوکو

?

!

یک خروس ...
بمن بده.

خروس

زینگ

?

!?!?

ترق

حالا با این چوب می‌تونیم رد بشیم .

هیچ نترس. . . من مواظبت هستم .

آه! . . .

حالا خوب شد!

چلپ

؟

؟

آی

؟

بوم

شرکت حمل و نقل شهری

خر خر خر

نجات!.... نجات!

؟

؟!

؟!

نجات!... نجات!

بیا!.... میمون ها به خانه ام حمله کردن.

اینم ژوکو!...

همه چی خوب تموم شد!... ژوکو خوب فرار کرد!... حالا به کارخانه برگردیم.فردا دومین بالون را میفرستیم.

آه! شما آقای لوگران هستید! رئیس در دفترش منتظر شماست....

اس آ اف سی

بسیار خوب، من به آنجا میرم... ژو و زت شما با آقای لوئیز همکاری کنید. او کارخانه را بشما نشون میده...

من بزودی برمیگردم.

آه! لوگران عزیز، از دیدن شما خوشحالم. این نامه را بخوان...

اس آ اف سی

!

آقای رئیس
یکی از افرادیکه خیر و صلاح شما را میخواهد بشما توصیه میکند که مراقب اعمال و اقدامات مهندس لوگران باشید.
او شایستهٔ اطمینان و اعتماد شما نمی‌باشد.

یک دوست

آقای رئیس این فقط یک اتهام است.

من تردید ندارم لوگران عزیز. و بهمین خاطر هم بود که نامه را بشما نشان دادم.

فقط فکر میکنم ارتباطی بین این نامه و حادثه شب گذشته شما باید وجود داشته باشد. یکنفر بدون تردید میخواهد بشما صدمه بزند اما چه کسی؟ و چرا؟...

اس آ اف سی

اینهم آخرین بازرسی و موتور آماده حرکته.

حالا که دیدی هواپیمارو چگونه میسازن بریم تا پروازش رو هم بهت نشون بدم...

در اولین پرواز هواپیما شرکت خواهید داشت.

چه خوب

اینهاش! اینهم هواپیمای جدید.

چقدر زیباست!

اینهم خلبانش آقای "ورنر". او ماهرترین خلبانان شرکت اس آ اف سی است.

رفت....

چه تند میره!...

خدای من! آتش گرفت! پس خلبان؟

من با چتر نجات پائین پریدم!... فکر میکنم هواپیما رو بطور عمد خراب کرده بودن.

درینگ

آلو؟ ... بله... چی؟... محاله! ... هه ... هه... هواپیما آتش گرفته؟... پس ریز؟ آه! صحیح و سالمه. خرابکاری! بسیار خوب ... همین الان میآم ...

باید عجله کرد!... نباید دیر بشه!

زود باید به پلیس خبر بدیم...

اس آ اف سی

آلو؟ ... بله... بازپرس ... بله... بله... در اس آ اف سی آ ... ؟ خوب. نیمساعت دیگه یک بازرس میاد اونجا.

نظر و عقیده تو چیه؟

هواپیما رو بدون‌تردید خراب کردن.

بسیار خوب!... پس بگید نگهبان شب را بیارن.

شما هواپیماهای ۳ پرواز ۴۸ را بازرسی کردید. آیا از عصر گذشته تا بحال کسی اینجا آمده؟

من کسی را ندیدم، آقای بازرس، فقط آقای لوگران آمد...

درسته؟

روز گذشته قبل از رفتن از کارخانه، من از هواپیما بازرسی نمودم و برای پرواز امروز آماده کردم.

بسیار خوب ... من میخوام آشیانه شماره ۳ هواپیما را ببینم... ممکنه منو راهنمائی کنین؟

با کمال میل...

من همراه شما میآم...

ما اینجا هستیم ... و محل هواپیمای شماره ۴۸ روز گذشته آنجا بود.

؟

اوه! او ه!

؟ ؟

آقای رئیس شما گناهکار هستید . . .

شما هم همینطور!

من؟

بله خود شما . . .

؟

لوگران عزیز . . .

موافقم ، اگرموفق بشی

پول‌رو بهت میدم . . .

آقای بازرس، من قربانی یک توطئه شده‌ام. یکنفر میخواد منو نابود کنه! سوگند میخورم که بیگناهم!

راست میگه، آقای بازرس.

متاسفم . . . اما مسئله خیلی‌مهم است . بامرگ و زندگی افراد بستگی داره موضوع باید در دادگاه مطرح بشه . . .

به نام قانون شما بازداشت هستید .

بابا دیر کرده اینطور نیس؟

چه اتفاقی ممکنه افتاده باشه؟

بیچاره لوگران

در مورد بابای من حرف میزدید؟

من ... آه ... بله ... میگم که ... اونو متهم کردن ... که در هواپیما خرابکاری کرده. همان هواپیمائی که امروز سقوط کرد و یکنفر اونو متوقف نمود ...

نباید بذارم اونا به زندان برن. چه بکنم؟

زت تو اینجا بمون و مراقب خروج او باش من میرم گردشی در اطراف ساختمان بکنم و مراقب در هستم.

بسیار خوب

دفتر

آه! بند کفشم باز شد.

آلو؟ .. آلو؟...
تو هستی ... چارلی؟

بله... سلام... اوضاع خوبه
بله... هواپیما زود آتش گرفت.
نه... با چتر نجات...
پلیس مظنون شده... بله...
بسیار خوب...

زود باید بفهمم کی تلفن میکرد.

سریع باید برم ببینم چه کسی بود که از اتاق خارج شد!

من ... من داشتم صحبتهای تلفنی دو نفر راکه با آتش گـرفتن هـواپـیما ارتـباط داشت گـوش میکردم ... او بیگناه است. مردی که تلفن میکرد خوب موضوع رو میدونه، خودش در هواپیما خرابکاری کرده!

باید بفهمیم او کیه؟

رفته!

کسی نیس!

یک دقیقه پیش اینجا بود!

من الان آنچه را که شنیده ام تکرارمیکنم

و بدین ترتیب پدرم بیگناهه.

حق باتوست...

بدو...

نگاه کن... بزن... اگه او حرف بزنه نابود میشیم.

اوه خدای من چه بلائی سرش اومد؟

از یکی‌از اون پنجره‌ها شلیک کردن...

چند ساعت بعد . . .

جراحت سطحی است خانم ... تیر از زیر گوش راست وارد شده و از استخوان ... بله ... حالش خوبه ... بزودی مرخص میشه ...

آه! خدای من! . . . بله . . . تا نیمساعت دیگه اونجا هستم .

آه! . . . چشمانش را باز کرد .

زت!... من خودم شنیدم ... باید ...

ساکت!... تو نباید حرف بزنی.

من . . . من به صحبت‌های اونها گوش کردم . . . اونجا . در اس آ اف سی آ هواپیما آتش گرفت . " ووقتی شنید که بابا به زندان افتاده خوشحال شد . . بابا . . . بابا . من نمیتونم ببینم . . . او گفت "اوضاع خوبه . .

به کسی این موضوع رو گفتی ؟

نه . . . هیچکس . . . به جز آقای ورنر خلبان . . . .

اما . . . پس . . . او بسوی تو شلیک کرده . . .

من . . . نمیدونم . . . شاید ! باید اینو به بازرس بگیم . . . بله . . . آزاد کنن . . .

حالا تو استراحت کن .

خدای من

زود باید خبر بدم !

سالن ب

زت !

سلام ... زت!... حال ژو چطوره؟ چه بلائی سرش اومده؟

آقای ورنر! . . . خلبان پرواز شماره ۴۸ .

هان ! چه بد ! . . . خیلی‌بد کاری کرده . . . باید تنبیه بشه!

خوب . . . بازم حرف بزن .

نه! . . . تا این لحظه حرفی نزده .

بهتر . . . نه میخواستم بگم چه بد! . . . درهرحال امیدوارم زود خوب بشه . . .

کلینیک

خوبه؟

خوبه چارلی . . .
هنوز حرف نزده!

آیا متوجه شدی از وقتی که از بیمارستان
خارج شدیم این تاکسی مارو تعقیب میکنه؟

سریع تر برو . . .

کاری نمیشه کرد . با همون فاصله مارو
تعقیب میکنه . . . نمیشه سریع‌تر برم . .
جاده لغزنده ست . . . .

پس خوبه توقف کنیم تا بفهمیم
میخوادچکار کنه .

ماشین ایستاد . . . ذاخلش کسی نیس.

تو هم بایست.

همین جا منتظر باش .
آه! نه! . . . من دیگه خسته شدم!
پول منو بده یا با من به پاریس برگرد.

ساکت! . . . او تاکسی رو فرستاد .

درسته . . .
کسی تو ماشین نیس . . .

اونها کی هستن؟

اینجا چه میکنی؟

!؟

من؟... آه ... داشتم گردش میکردم.

آه؟ . . . گردش میکردی؟! . . .

پس برادرت گفته؟ . . .او ماجرای تلفن را بتو گفته ، اینطور نیس؟

میخوای بگی که . . . من . . . آه!

بله، او درست شنیده!... من به او تلفن میکردم ... خودم بهش تیراندازی کردم ... خود منهم هواپیما رو خراب کردم ... بله خود منهم پدر تو را با کاغذی که نوشته بودم به زندون انداختم.

تو اینکارها رو کردی؟ . . . چرا؟

چرا؟ . . . الان بهت میگم . . .

ساکت وارنر . . . بی‌احتیاطی نکن!

حق با توست چارلی . . .

برگردیم سر موضوع اصلی! . . . توباید همراه ما بیائی!

اما . . نمیتونم ! . . . من میخوام بخونه برگردم!

میخوای برگردی که به پلیس اطلاع بدی . . .

تو باید همراه ما بیائی . . .

در همین هنگام

باز هم بیهوش شد! . . . اما یه مسئله دیگه زت همین الان رفت و چیزی هم به کسی نگفت . . . هر جا رو میگردیم نیس . . .

آلو . . . آلو . . هم اکنون بما خبر دادن که زت لوگران ناپدید شده است . . .

سن: ۱۱ سال ، قد ۱/۲۷ سانتیمتر ، موهایش سیاه و با دو روبان قرمز بسته شده است .

چشمانش سیاه . . .

او یک پیراهن آبی و . . .

اما ... اما این همان دختری است که من سوار کردم ... او میخواس یک ماشین رو تعقیب کنه!

بسیار خوب ، میتونی نشونی اون ماشین‌رو بدی؟

بله ، آقا . . .

ماشین فورد مدل ۱۹۳۷ آبی رنگ بشماره ۲۳۳۱ را متوقف سازید . . . دو مرد و یک دختر که رادیو نشانی‌های او را داد در ماشینه ...

باید تصمیم بگیریم . . . نباید منتظر بمونیم باید زودتر از مرز بگذریم . . .

صبح روز بعد ...

اون ماشین‌رو نگاه کن . . . مثل اینکه . . .

بله . . .
خودشه . . .

خیلی خوب . . . حتی شماره ماشین رو هم عوض نکردن.

مطمئن باشید که اشتباه شده. من آدم شرافتمندی هستم . . . من دیروز این ماشین‌رو خریدم . . . .

آلو؟ . . . اینجا پاسگاه پلیس . . .
بله . . . آه! شما هستید؟ اونو دستگیر کردید؟ . . . زنده باد!
آه؟ . . . او صاحب یک گاراژاست.
پس آن دو نفر ... و زت!...
نمیدونی؟ . . .

حالا چطوری پیداشون کنیم؟

بازهم؟ . . .

درینگ

آلو؟... بله ... اینجا ژاندارمری ... کی؟... آه ... بیمارستان "موبژ" ... چی؟... آمبولانس شما رو دزدیدن؟ میتونی نشونی اونها رو بدی؟ دو مرد ... آه؟ یک دختر کوچک ... بسیار خوب. بطرف مرز رفتن ... بسیار خوب. دستور میدم که جلویشان را بگیرند...

اینهم گمرک!... خوبه ما رو نشناسن!

آلو؟... .آلو؟... پاسگاه مرزی را بده...

آلو؟... اینجا پاسگاه مرز... آلو؟ ... بله ... آلو؟... خوب نمی‌فهمم آلو؟...

گمرک فرانسه

آلـــو؟... آلـــو؟... بلندتر صحبت کن ... نمیشنوم ... ژاندارمری؟...

درسته؟

ما داریم این بیمار رو به بلژیک میبریم .با این شرائط فکر میکنم برابر مقررات از پرداخت‌عوارض معاف هستیم

جلوی اونها رو بگیرا... جلوی اونها رو بگیرا... نذار برن ...

عجله کن... سریع برو

اونها اون دختر رو دزدیده بودن...

اونها را بزودی دستگیر میکنیم.

?

درسته؟

باید به گمرگ بلژیک تلفن کنیم.

باید به گمرگ بلژیک تلفن کنم تا جلوی اونها رو بگیرن ...

آلو؟... آلو؟... مرز بلژیک...

آلو؟... بله... آه... توئی دوست عزیز...؟ بله... چی؟... آلو. عجب قطع شد...

گمرک بلژیک

حالا بذار اونها به مرز بلژیک تلفن کنن.

اینهم گمرک بلژیک!

آلو؟... آلو؟...

مدارک کامل و درست است.

وقتی بتونن تماس بگیرن ما دور شدیم.

پنچر شده!

عجله کن...

تموم شد؟...

تموم شد...

پس حرکت کنیم!

بالاخره آزاد شدم!

فرار کرد!...

الان میگیرمت!

باید خودمو به مرز برسونم.

اوه! یک اسب!..

!

بایست، کاری با تو ندارم.

هی!... هی!...

صبر کن... نرو

آه!... آه!... رفت!...

هی!..

هی!... عجله کن!... زود باش!

؟

اوه! یک سنجاق.

?

اون یکی داره میآد!...

?

باید جلوش رو بگیرم!

باید خودمو به پل برسونم!

?

هر جا بری، دنبالت میآم...

!

اونجا چه خبره؟...

ژاندارم های بلژیک! نجات یافتم.

?

در همین هنگام، در پاریس

باید هر طور شده زت راپیدا کنم ... باید دنبالش بگردم...

بیمارستان

کجا رفته؟ از کدوم طرف رفته!

خوبه این کبریتو به هوا بیاندازم. هر طرف سر کبریت قرار گرفت از همون طرف میرم.

اوه!... مقابل دیوار قرار گرفت!

به پیش!

؟

میو پوف اوه

پوف!

پوف

آقای قاضی ممکنه جریان لوگران را تعریف کنید؟

بسیار خوب، آقایان ... زت کوچولو بزودی پیدا میشه. در این لحظه .. او داره به پاریس برمیگرده ... دزدانش دستگیر شدن ... یکی از آنها وارنر، خلبان پرواز شماره ۴۸ اعتراف کرد که هواپیما رو خراب کرده، او میخواسته لوگران را متهم به خرابکاری کنه.

هدف او از اینکار چه بوده؟ هنوز اعتراف نکرده... در هر حال لوگران بلافاصله آزاد شده است...

با کوشش تو و زت بیگناهی من ثابت شد...

زت بزودی میآد... چه سعادتی که بار دیگر کنار هم هستیم.

و ژوکو؟... او کجاس؟

من هنوز ندیدمش....

ژوکو؟

من باید هر طور شده زت رو پیدا کنم... کاش میدونستم کجا رفته آهان، یک فکری اولین ستاره ای که ببینم درمسیر آن حرکت میکنم

خانم زت ، ما در پاریس هستیم وتا چند دقیقه دیگه تو والدین خود را می‌بینی ...

باز هم‌باید سعی کنم . . .

خوبه چشمانم را ببندم و دور خود بگردم ...

حالا باید از اینطرف برم

ژوکو

؟

ژوکوی بیچاره!

کجا هستم؟ آه؟ عجب! میدونستم که پیداش میکنم!

خدای من! چه شانسی! مجروح نشده!

بیا ژوکو، باید بریم. بابا و مامان و ژو منتظر ما هستن.

اونهاش.

حالتون چطوره!

زت عزیز!

خودم پیداش کردم!

اونهم ژوکو!

چند هفته بعد . . .

چه دشمنی با لوگران داشتید؟ چرا میخواستید از او انتقام بگیرید؟

ما حرف نمیزنیم!

بسیار خوب! . . . . اونها رو بزندان ببر!

توجه داشته باشید! یک بار دیگر سئوالم را تکرار میکنم .

آقای قاضی

شما بضررتان تموم میشه! . . .

سوار شوید . . .

ماشین زندان

حرکت کنید!

بنگ

عالی بود ژو!

بله ، موفق شدیم .

اگه حرکت کنید کشته میشوید!

?

زود سوار شوید . . . زود! . . . زود!

بازی تموم شد!

درهمین هنگام در " اس . آ . ف . س . آ "

این نقشه هواپیمای جدید است . . .

این جای خلبان است . . . خلبان از این کپسول اکسیژن استفاده میکنه . . .

بالهای هواپیما طوری ساخته شده که مناسب با سرعت زیاد هواپیما باشه . . .

درمورد موتور مطالعه زیادی نموده‌ام . . و بالاخره طوری آن را تنظیم نموده‌ام که بتواند سریع‌تر از صوت هواپیما رو بحرکت درآره . . .

درینگ

قول میدی؟

آلو؟ . . . بله . . . خودم هستم ، بله . چی؟ . . . فرار کردن؟ . . . بله . . . اوه! چه بد! . . . باور نکردنی است! من . . . بله . . . بسیار خوب! . . . بله . . . متشکرم . . .

باور نکردنی است! . . . وارنر و همکارش فرار کردن ! ماشین پلیس با ماشین همکاران وارنر تصادف کرده و اونها فرار کردن !...

الان رئیس پلیس بمن خبر داد و قول داد که بزودی دستگیرشان کند ... خوب مراقب نقشه‌ها باش.

دوست عزیز ، باز هم از تو تشکر میکنم . . . مراقب خودت باش . . . این دزدها رحم ندارن نترس . . . من احتیاط میکنم . . .

عصر همانروز . . .

عصر بخیر ، بچه ها . .

عصر بخیر .

عصر بخیر مامان .

بریم به بابا عصر بخیر بگیم .

داخل شوید! . . .

تق تق تق

عصر بخیر بابا! . . . اوه این نقشه هواپیماست؟

بله . . . نقشه ها رو آوردم خانه تا روی آن کار کنم .

اما اگه دزدها بدونند برای دزدیدنش اینجا میآن . .

هیچ خطری نداره . . . پلیس از خانه مراقبت میکنه . . . اون پلیس ها رو نزدیک خونه می‌بینی؟

ساعت ۱

دنگ

یک ساعت .

اوضاع خوبه . . . خانم عزیز .

خیلی خوب . . . عصر بخیر آقایون!

معذرت میخوام . . . پلیس ها خیلی شجاع هستن .

خوبه! . . . خوبه! . . .

بهتره برگردی خونه ات . .

من خیلی دوست دارم که بگردم . . . اما . . . . سیگار .

عصر بخیر آقایون . . .

به امید دیدار .

چه آدم خوبی بود .

چقدر سرم گیج میره . . . چقدر .

نخواب . . . حالاموقع خواب نیس . .

بیهوش شدن . . .

وای

ترق

؟

ترق

!

بله... چیه؟

آه؟... توئی ژوکو؟ ... بسیار خوب ... چی میخوای؟... صدائی شنیدی؟...

منهم صدائی میشنوم .

آه! بله... دارن بطرف اطاق کار پدر میرن...

ترق

شاید بابا داره شب هم کار میکنه .

اما نه !... او هیچوقت تا اینموقع بیدار نمی‌مونه. عجب ... باز هم صدا.

اما حتما " دزدها نیستن . بابا گفت که پلیس مراقب اینجاس...

ساکت!... یک لامپ روشن شد!... مثل اینکه کسی پشت در است... من صدای روشن شدن یک کبریت را شنیدم .

من چیزی نمی‌بینم . . .
صدائی هم نمیشنوم
حتما " اشتباه کردیم .

خوبه چراغ رو روشن کنم
تا بهتر ببینم .

اگه یک کلمه حرف بزنی . . . . میکشمت !

حالا بریم بدنبال ماموریت !

باز نمیشه . . .
با میله بازش کن . . .

عالیست ! . . .

اگه ناراحتی چند تا قرص بخور.

باور نکردنی است . . . چطوری
این کار میکنه؟

برای اینکه سر و صدا کسی
رو بیدار نکنه.

زینگ

چی؟ . . . موضوع چیه؟

گلدون افتاد ! . . . درست افتاد روی سرم !

زود ، عجله کن . . . باید بریم . . .
این سروصدا تمام خانه رو بیدار
میکنه . . .

دستها بالا

این اسم فیلمی است که این هفته در سینما خواهید دید!..

باز هم تی اس اف !!! این سحرو جادوست!

دستها بالا!...

زززززز پوف پیف

آه!

دزدها فرار کردن...

ژو عزیزم!... مجروح شدی؟

نه... خودمو بعقب پرتاب کردم تا تیر بمن نخوره.

بدو... از تیر رس دور شدیم... حالا دیگه اونها بیشتر مراقب خواهند بود.

بله، بزودی فراموش میکنن.

بعد ازچند هفته

هواپیما تقریبا " آماده میباشد .

فردا اونو آزمایش میکنیم . . .

روز بعد

این سالن آزمایش است . . . بزودی شاهد زحمات من خواهید بود . بیا این گوشه تا خطری متوجه شما نباشه . . .

ژو ، تو ژوکورو ندیدی؟

فکر میکنم کنار تو بود .

?

اوضاع خوبه! . . . دستگاه خوب مقاومت میکنه!

بسیار خوب! . . . من اونو متوقف میکنم .

چوم

چوم

?

?

ژوکوی بیچاره! . . .

چرا اون بالارفتی؟

بیچاره ژوکو! . . . یخ زده!

چوم

گوش کن ، اولین آزمایش پرواز هواپیمای مخصوص‌که شرکت "اس. آ . اف . سی. ساخته روز جمعه آینده انجام میشود . . .

اگه اوضاع اینطور پیش بره اونها موفق میشن و تو نتیجه او را بهتر از من میدونی!

بله ، اما نترس! . . . اونهاهیچوقت موفق نمیشن!

روز جمعه

بابا ، تو خیلی خوب هستی .

فکر کن با سرعت ۱۰۰۰ کیلومتر درساعت پرواز میکنی ؟

فکر میکنی آزمایش با موفقیت انجام میشه ؟

بریم بچه‌های عزیزم

مراقب باش، پدر. همانطور که گفتی با کوچکترین اشتباه نابود میشی ...

به امید دیدار

موفق باشی

چه سرعتی !

دیگه دیده نمیشن !

ها! ها! زیاد طول نمیکشه!

در همین هنگام

یک کار برای شما . . . ۴۴۴ ـ یک نامه برای شما . . .

چیه؟

اس آ اف سی آ

"خیلی فوری" و " و خیلی مهم" . . . موضوع چیه؟

نگذار هواپیما حرکت کنه،

خرابکاری شده .

آلو ؟... آلو ؟... آلو ؟... اینجا دفتر "اس آ اف سی آ" زود به خلبان بگو که پرواز نکنه ... چی ؟... پرواز کرده!

خدای من!....

نگاه کن!... ما تازه در ارتفاع ۱۳۰۰۰ متری هستیم و سرعت ما ۹۰۰ کیلومتر در ساعت است!...

۱۴۰۰۰ متری و ۹۶۷ کیلومتر در ساعت.

آهان سرعت به ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت رسید!...

۱۶۴۵۰ متری، اوضاع خوبه، حالا خوب نفس بکش. درجه حرارت ۸، درست ۱۱۰۷ کیلومتر در ساعت ...

تمام مراقبت‌های لازم انجام شده ...میتونیم برگردیم...

بسیار خوب. الان برمیگردیم...

آسمان برق زد!...

دیگه اکسیژن نداریم!... تمام شد... نابود شدیم! خفه شدم...

خیلی دور شده.

اوه! نگاه کن هواپیما داره سقوط میکنه!

بخیر گذشت، داره به زمین میشینه.

نجات!...

بله، فکر نمی‌کردم نجات پیدا کنم!

آه!... دو نفر دارن اینطرف میآن

آیا این نزدیکیها تلفن نیس؟...

مغازه "بابا لوئیز" تلفن داره نزدیک اینجاس.

بزودی خبر سقوط را بمن میدن.

اوناهاش!

درینگ

آلو؟... آلو؟... بله... بله... چی؟ تو هستی. لوگران حالت چطوره؟ تو زنده هستی؟... بله... میدونستم نامهٔ یک ناشناس. وقتی میخواستی پرواز کنی...

موضوع چیه؟... خرابکاری... آه! بدبختها... اما چطور تونستی؟

ما بیهوش شدیم، اما خلبان توانست هواپیما رو فرود بیاره و به منطقه‌ای رسیدیم که هوا قابل تنفس بود... ما بهوش اومیدیم و خلبان هواپیما رو سالم به زمین بازگرداند.

حالا برگشته‌ایم... بله... بسیار خوب... همین الان...

صبر کن... باید عجله کنیم... شرط می‌بندم که...

اینجا. رادیو پاریس.

اکنون بما خبر دادن هواپیمای استراتونف که برای آزمایش پرواز کرده بود...

در یکی از مزارع نزدیک. منفجر شده؟...

بعلت پیدا شدن یک سوراخ در بدنه هواپیما، آنها به پیشروی ادامه نمیدهند و خلبان با مهارت موفق میشود که هواپیما را بزمین بازگرداند.

دو مرتبه باید شروع کنیم!

چند ماه بعد . . . .

عجب! مطلبی در مورد استراتونف

بدبختی‌هایی را که سر خلبان بیچاره اومد مگر فراموش کردن؟

گوش کن تا برایت بخوانم ... استراتونف فردا عصر پرواز میکنه ... در این مدت کاملا" تعمیر شده است ...

امروز عصر برای پرواز هواپیما باید جشن بگیریم . . . فهمیدی ژوکو؟

درینگ . . .

آلو؟ . . . توئی لوگران؟ . . . بله . . . اوه! یک خبر وحشتناک! . . . "بوگو" ناپدید شده! . . . بله . . . . "بوگو" خلبان "استراتونف" . . . امروز عصر از خانه خارج شد و تا بحال کسی اونو ندیده.

حتما" اونو دزدیدن تا نتونه فردا پرواز کنه! اما نترس. اگه هم بوگو پیدا نشه خودم استراتونف را هدایت میکنم.

بعدازظهر ...

با غرور بی‌پایان به اطلاع حضار محترم میرسانیم که شرکت اس آ . اف . سی آ " امروز به یکی از افتخارات بزرگ خود میرسه.

بله ... تکنیک برتر و مطالعات شبانه‌روزی ما موجب گردیده که امروز بتوانیم با سربلندی در مقابل شما بایستیم ... و باید از آقای لوگران که نهایت کوشش را برای کسب این موفقیت بکار برده تشکر نمائیم.

ژوکورو ندیدی؟

چی؟ . . . بازم فرار کرده؟

برای قدردانی از زحمات آقای لوگران نام هواپیما را "ژو و زت" میگذاریم ... و امروز برای ما روز بزرگی است ... و اکنون از آقای "ژو" و دوشیزه "زت" خواهش میکنم که آن بطری را روی هواپیما بریزند.

بفرمائید اینهم قیچی . . .

؟ ؟ ؟

زینگ .

دیدی بطری خالی بود!

این شوخی کار کیه؟

من چند سئوال فنی در مورد هواپیما مخصوصا" چگونگی پرواز دارم. ممکنه بمن پاسخ بدهید؟

با کمال میل آقای وزیر.

خیلی ساده است... با این دکمه هواپیما به آسانی از زمین بلند میشه... اینهم دکمه کنترل هواپیما است. .. با این دکمه هم هواپیما را کنترل میکنن....

ژو، اومدی؟ ... مامان میخواد تو را ببینه...

پس ژوکو کجاس؟...

اونو پیدا نکردم... اما به خونه رفته.

همه جارو گشتم... او اینجا هم نیس.

پس؟

شاید ژوکو تو هواپیما باشه ... برید و اونو پیدا کنید، اما اول لباسهاتون رو عوض کنین.

و یکساعت بعد

اینجا هم نیس... بریم اونجا رو هم ببینیم.

اوه! ژو!... بیا نگاه کن!

ببین او بطری رو خالی کرده! تا آخرین قطره اش را هم خورده

ساکت... پنهان شو... زود. گوش کن!

همین جا خوبه. . . امشب هواپیما رو همین جا میذارن؟ باید وارنر مطمئن باشه. . .

اون تـــنـــهـاست!... از اونطرف رفت.

گوش کن زت . . . مثل اینکه میخواد هواپیما رو خراب کنن . . . ببین با کی‌صحبت میکنه من میرم اون مرد و تعقیب کنم . . .

نباید تردید کنم . . .

بریم به وارنر اطلاع بدیم .

او دور شد! . . .
کسی نیس! . . . بیا بیرون!

!

اوه! در رو قفل کرده!

باید از پنجره داخل
بشم . . .

پنجره باز نمیشه . . . باید شیشه را بشکنم . . .
اما اگه بشکنم منو می‌بینن .

اوه! اما . . . یه فکری! . . . آهان باید
لاستیک دور شیشه را بردارم و شیشه را
خارج نمایم . . .

باید عجله کنم . . . داره شب میشه .

تمام شد!

کسی نیس! . . . برم!

از اون بالا صدای حرف میآد .
باید خودمو اون بالا برسونم . . .

بله... بله... آشیانه شماره ۵ ... بله.
کاملا "مطمئن هستم خوب... موفق باشی.

وارنر بزودی میره. تا دو ساعت دیگه استراتونف مشهور دیگه حرکت نمیکنه ...

چرا موفق نشه ؟... جای ترس نیس !... اگه بمب اول به هدف نخوره ... خوب بمب دوم حتما" به هدف میخوره ... و یا سومین !... و وقتی اونها بفهمن وارنر دور شده !... او خیلی ماهر است !...

میخوان آشیانه استراتونف را بمباران کنن....

باید عجله کنم .

یک دقیقه را هم نباید از دست بدم...
اما چطوری به بابا اطلاع بدم ؟
هیچوقت بموقع نمیرسیم !....

نجات !... یه ماشین !....

اوه ! او توقف نکرد !...

خوبه یه تلفن پیدا کنم.

بازم بدشانسی ،
کسی اینجا نیس...

این ملک بفروش میرسد .

هیچوقت بموقع نمیرسم
آه یه روشنائی!...

از اونها خواهش میکنم منو
به پاریس ببرن...

خواهش میکنم... خیلی مهمه...
میخوان فرودگاه را بمباران بکنن.
پسر جون خواهش نکن...
پاریس خیلی دور است...

بمباران فرودگاه! این پسر دیوانه‌س!

چه بکنم؟

کالسکه... رفت!...

؟

هی ... بایست!

بایست!...
آی دزد!...

بیچاره‌ها!... اماچاره دیگری نداشتم..

هی . . . زود باش . . .

در همین هنگام در سالن فرودگاه . . .

با فعالیت های شما استراتونف نجات پیدا کرد و بمحض آنکه بمن خبر دادی به پلیس تلفن کردم . الان پلیس از اونجا داره مراقبت میکنه .

خوب بررسی کرده‌ای؟

بله ، چند نفر از هواپیما مراقبت میکنن . . .
محاله کسی بتونه به اون‌نزدیک بشه . . .

یک ساعت به پرواز مانده . . .

آه! رسیدیم . . .

نجات!

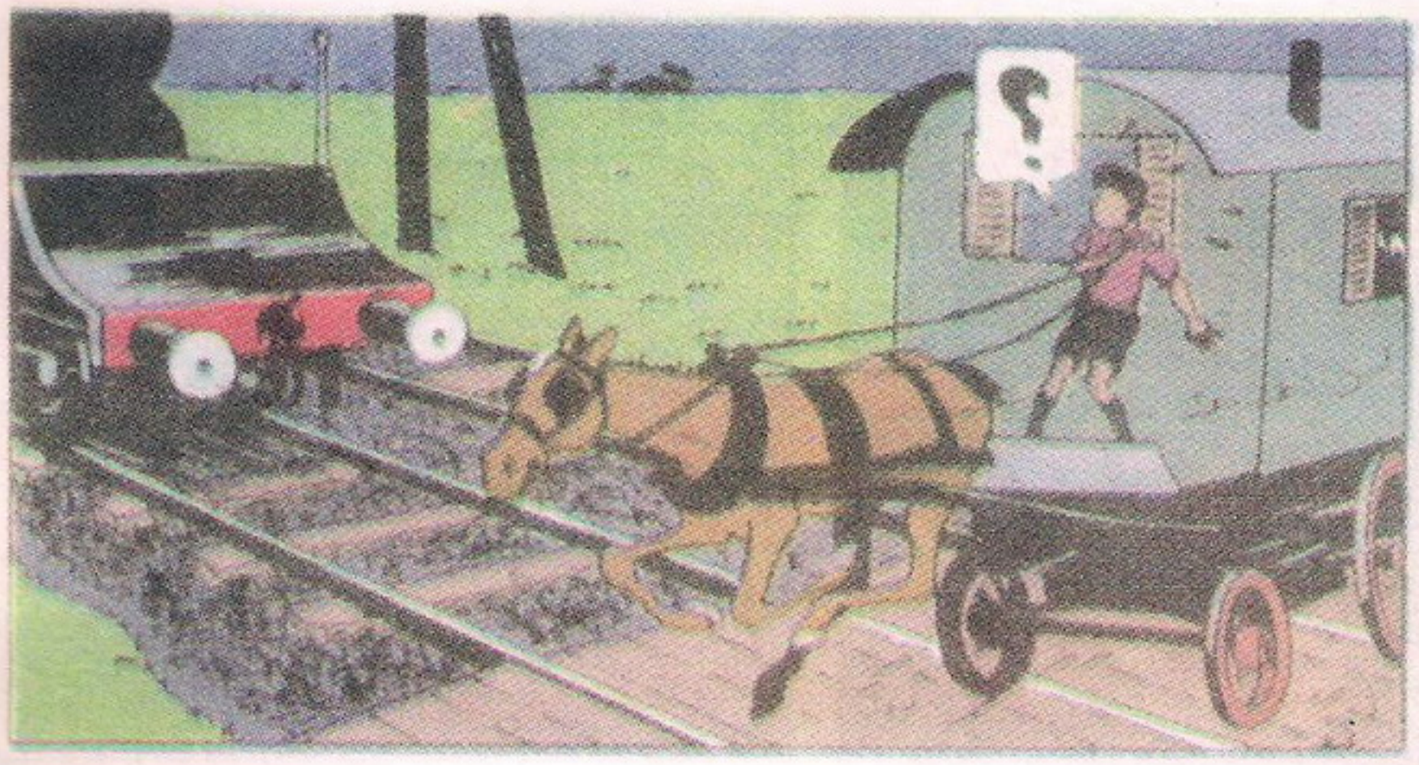
ژاندارمری

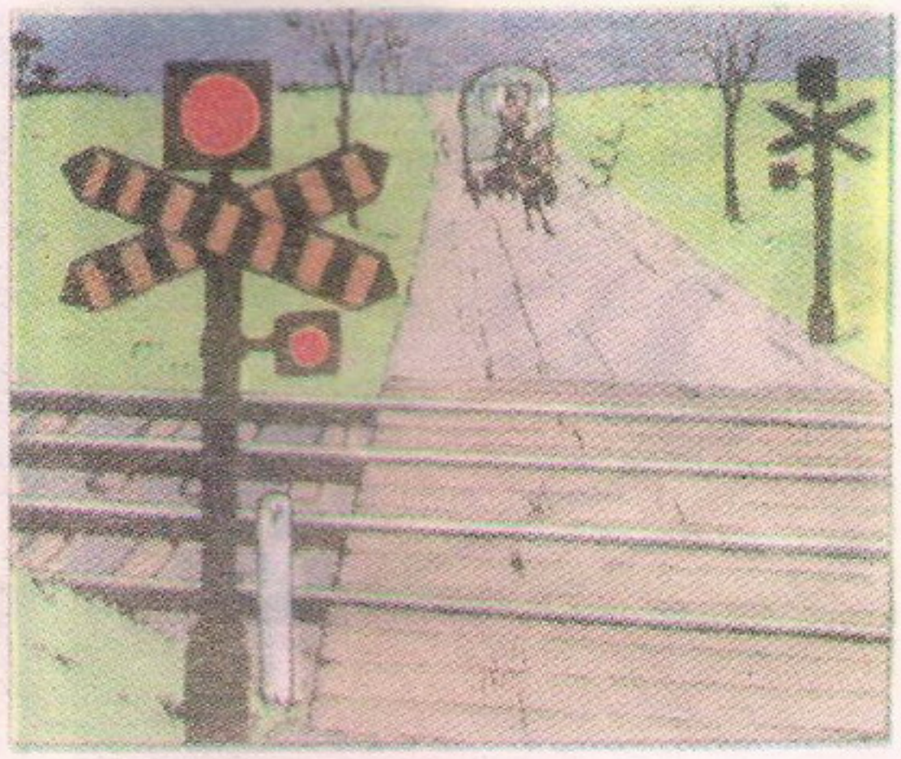
ژو ، نیامد . . . کاش موفق شده باشه . .

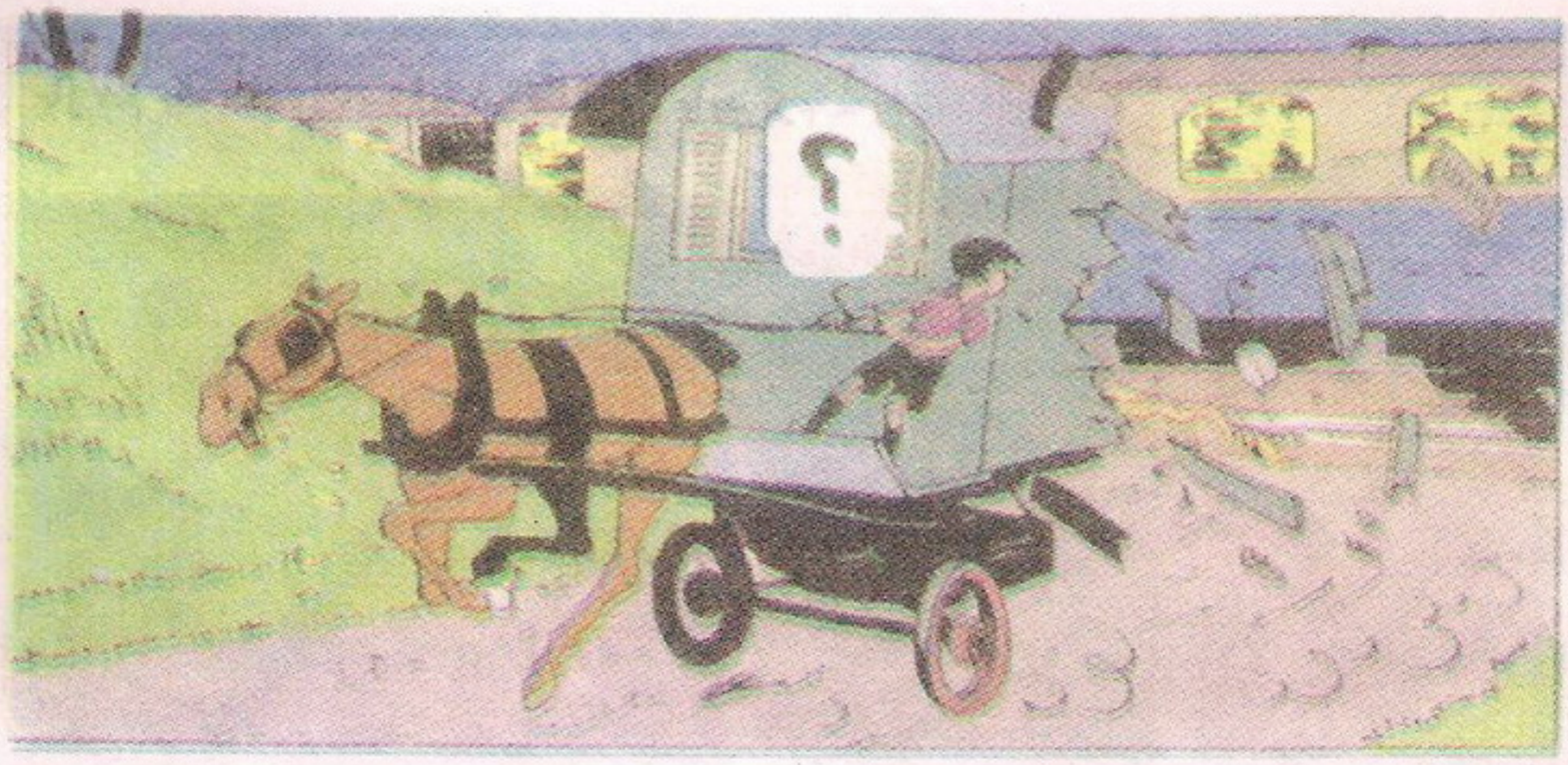
بایست !... اوه !

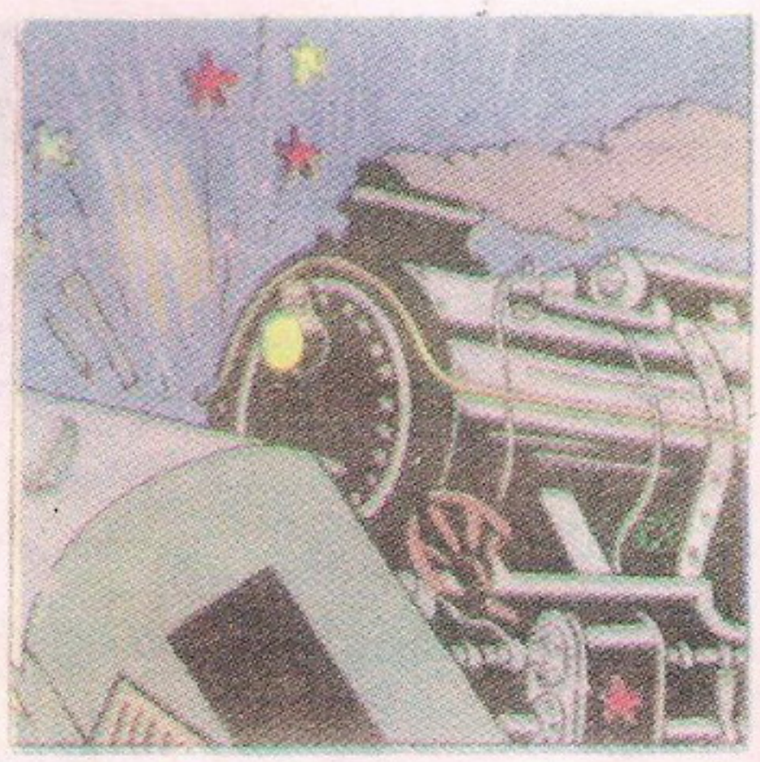
خدای من ، او حرفم را گوش نمیکنه .بسرعت داره میره . . .

؟


?

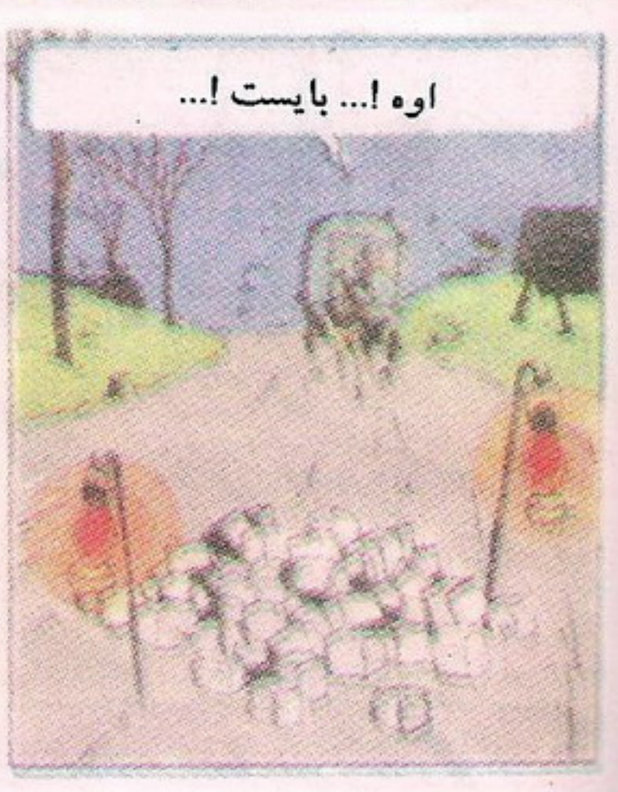



?




بالاخره چی میشه؟




اوه !... بایست !...


و در همین هنگام


بیچاره بابا چقدر نگرانه . . .


شاید ژو بزودی برگرده.
ممکنه چند دقیقه اینجا منتظرم بمونی ؟... من میرم یه تلفن به مامان بزنم ...


پانزده دقیقه دیگه مانده .

اوه !... بایست!

ترق

باز هم یک جاده!... اما در قفله... باید برم !

نشکسته؟...

تلفن داری؟

البته اما من...

اما... موضوع چیه؟

آلو؟... آلو؟

ژو هنوز برنگشته ؟... ژو ... مطمئن هستی ؟ شاید پلیس خبر داشته باشه ... من به پلیس تلفن میکنم.

جواب نمیده؟

دارن صحبت میکنن.

تو را بخدا بمن کمک کن . . . باید خودموبه فرودگاه "اس آ . اف . سی آ " برسونم . . . میخوان آشیانه "استراتونف" را بمباران کنن! . . .

من یک دوچرخه دارم ، اما فکر میکنم که برای تو بزرگ باشه! . . .

زود! . . . نباید یه لحظه را از دست بدم .

دارم نزدیک میشم !چنددقیقه دیگه میرسم !

ایـنهم چراغهای فرودگاه !... درست دو ساعت طول میکشه!

خدای من، بله !... صدای موتور است.

وحالا ، سعی کن خودتو به بالای آشیانه مشهور برسونی . . . .

عجب ، یک هواپیما! چقدر پائین پرواز میکنه!

بالاخره رسیدم !

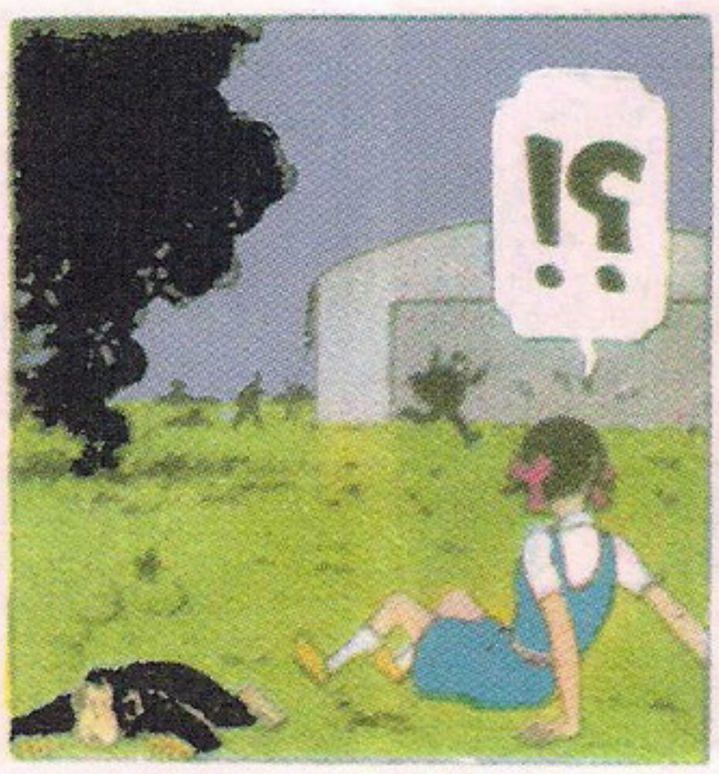
بذار برم . . . میخوان استراتونف را بمباران کنن!

عجله کن! بذار برم ... میخوان استراتونف را بمباران کنن.

ها! ها! چه دروغی!

این پسر دیونه س!



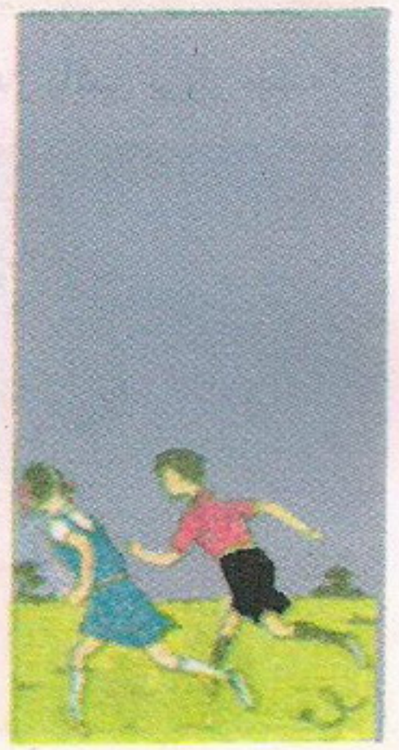

؟!


زت
ژو

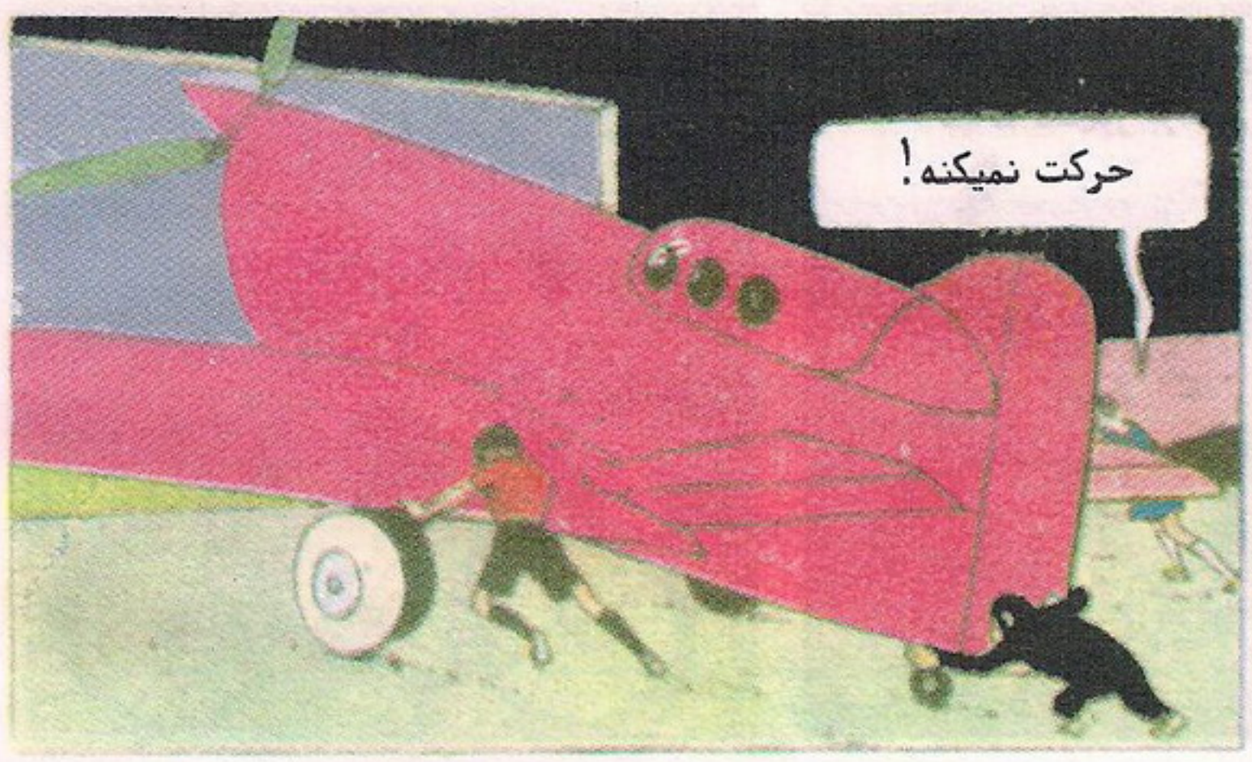

زود!
بابا کجاس!
بابا؟ او رفت تلفن کنه...
در گیشه تلفنه...


خدای من! چه بکنم!...
شنیدم که هواپیما برمیگرده!...


زت بریم!... باید استراتونف را از
آشیانه خارج کنیم...






حرکت نمیکنه!


این دفعه درست هدف بگیر!...




؟

این یکی خیلی نزدیک افتاد .

بریم . . . باز هم سعی کنیم .

ژو! . . . ما نمی‌تونیم اونو حرکت بدیم ، چه باید بکنیم ؟

چاره‌ای‌نیس . . . باید موتوررو روشن کنم . . .
شاید استراتونف را بتونیم نجات بدیم . . .

برو کنار زت! . . . برو یک گوشه پنهان شو .
ممکنه همین الان یک بمب دیگر بیافته .

نه، ژو! . . . من کنار تو میمونم !

صبر کن تا دستورات بابا رو بخاطر بیارم .
اول باید استارت بزنم . . .
عجله کن ژو! . . .
هواپیما داره برمیگرده .

اونجا چه خبره؟

یک هواپیما آشیانه استراتونف را بمباران میکنه . . .

دارن آشیانه استراتونف را بمباران میکنن .

خدای من! . . . دیر رسیدم !

ژو، بموقع حرکت کرد... زنده باد...

ژو!... ژو!... باید از روی دیوار رد بشیم!

دیر شده!... دیگه نمی‌تونم هواپیما رو متوقف کنم... باید پیش بریم.

استراتونف!!!

دیدی؟... استراتونف رفت...

رفت؟... استراتونف؟ محاله...!

حالا چه بکنیم؟...

ژو؟ . . . چند دقیقه قبل اونها رو دیدم . چند لحظه قبل از اولین انفجار اونها رو دیدم .

ژو! . . . مطمئنی؟

بله ، " استراتونف " رفت! "از روی همون دیواری که ما پنهان شده بودیم.

پس در این صورت . . . خدای من! . . . ممکنه؟ . . . اونها سوار هواپیما باشن وحشتناکه! . . ژوهم هنوز برنگشته! .

نمی‌فهمم ... من ... این بمب‌ها ... استراتونف رو دزدیدن.

زت ، باید برگردیم . . . نمیدونم بالاخره به کجا میرسیم . . .

یکشب گذشت .

روز شد! . . . باید فرود بیآئیم.

بنزین نداریم . . .

دریا!

خدای من !... چه بلائی؟ بنزین نداریم !... تا چند دقیقه دیگه سقوط می‌کنیم ...

ژو! یک جزیره ...

بله،!... بنزین نداریم!...
خوشبختانه دور نیستیم...
بزودی میرسیم

پت پت

اماچه جزیره کوچکی!... سعی
میکنم هواپیما رو فرود بیآرم...

ژو!... چرخها!... چرخها!

بله!... فراموش کرده بودم.

آهان!... درست شد!...
زنده باد ژو!... تو خیلی
شجاع هستی!

حالا باید بفهمیم کجا هستیم...

این جزیره متروکه ... هیچکس اینجا نیس. هیچ نشانی از زندگی نیس ...

مثل اینکه ما اولین ساکنین اینجا هستیم!

دنبالهٔ ماجرا را در کتاب
"مقصد نیویورک"
بخوانید.

از سری ماجراهای «۴ تا نخاله» منتشر کرده‌ایم:

۱ـ اژدهای برفها

۲ـ تعقیب

۳ـ ستارهٔ سیاه

٤ـ میهمان نیمه‌شب

۵ـ آدم‌آهنی

۶ـ انفجار کاراماکو

۷ـ بالون پرنده

۸ـ جنون سرعت

۹ـ مقصد نیویورک

۱۰ـ بمب سرما